«عبدالرحمن مجاهدنقی» نویسنده و پژوهشگر ادبی نیز میگوید: قاف در افسانهها، کوهی است که گویند گرداگرد زمین را پوشانده و خورشید از پشت آن طلوع میکند و شبها را در چاهی پشت کوه قاف میگذراند. مکان چشمه آب حیات و دورترین نقطه جهان است. کوه قاف را میخ زمین میدانستند و جنس آن را زمرد سبز نوشتهاند که بر اساس این باور، علت کبودی آسمان، همان روشنایی زمردینی است که از کوه قاف بازمیتابد. وگرنه آسمان در اصل از عاج هم سپیدتر است و این نشانگر قدرت افسانه در قدرتبخشی به جلوه-های طبیعیِ زاده تخیل است. در کوه قاف هیچ آدمی زندگی نمیکند و در کوهپایههای آن دو شهر قرار دارد: جابلقا در شرق و جابلسا در غرب. در میزان بلندی این کوه نزد عوام، فاصله کوه قاف تا آسمان را به اندازه قد انسان دانستهاند. پژوهشگران نام و جایگاه کوه قفقاز را الهامبخش پدید آمدن این افسانه دانستهاند. نام قفقاز که در پهلوی کاپ کوه kapkuh آمده، میتواند با قاف نیز ارتباط داشته باشد.

وی میافزاید: در آثار جغرافیای اسلامی، کوه قاف را همان کوه البرز دانستهاند و در آثار زرتشتی کوه البرز کوهی است مذهبی و معنوی که: «ایزد مینویمهر، پیش از طلوع خورشید جاویدان، از بالای این کوه برآید و سراسر سرزمین آریاییان را روشن نماید و کوهی است بس بلند و درخشان که بر فراز آن نه شب است و نه تاریکی، نه باد سرد زننده و نه باد گرم مهلک و نه بیماری و آلودگی، و منزلگاه ایزدمهر است.» [مهر یشت بندهای 13-50-51-118]

بر اساس بند هشن: «روییدن آن هشتصد سال طول کشید و کوه-های دیگر جهان همه در مدت 18 سال از این کوه روییدند.» [فصل

12 بند 1]

و در آبان یشت: «کوهی است که هوشنگ پیشدادی بر فراز آن صد هزار اسب و ده هزار گوسفند برای ایزد آبان قربانی کرد» [فقره 21]

و «کوهی است که گرداگرد قله آن، ماه و خورشید و ستارگان دور می-زنند» [رشن یشت فقره 25]

در زادسپرم نیز ضمن نام بردن از کوههایی که از البرز روییدد، از کوهی به نام کاف نام برده شده که پس از البرز بزرگترین کوه است و کوهی است که از سکستان (سیستان) شروع شده و به خجستان ختم میشود و آن را کوه پارس همنامند. [زادسپرم فصل7 بند7]

وی ادامه میدهد: در تفسیر این آیه: «ق والقرآن المجید» (سوره ق آیه 1) مفسرینی مثل ابوالفتوح رازی (ج1 ص131)، کشفالاسرار (ج9 ص237)، فخر رازی (ج7ص411)، بیضاوی (ج2ص455) و منهاج-الصادقین (ج3ص163) صفاتی ذکر کردهاند که برای نمونه در کشف-الاسرار میخوانیم: «ذوالقرنین گرد عالم میگشت تا به کوه قاف رسید و گرد کوه قاف، کوههای خُرد دید. ربالعالمین کوه را با وی به سخن آورد تا از وی پرسید که: ما انت؟ تو چه باشی؟ و نامت چیست؟ گفت: منم قاف، گرد عالم درآمده، گفت: این کوههای خرد چیست؟ گفت: این رگهای من است و در هر بقعتی و در هر شهری از شهرهای زمین از من رگی بدو پیوسته است. هر آن زمین که به امر حق آن را زلزله خواهد رسید، مرا فرماید تا رگی از رگهای خود بجنبانم که با آن زمین پیوسته، تا آن را زلزله افتد.» [کشفالاسرار ج9 ص274]

(گر چه بعضی مفسرین ذوالقرنین را اسکندر دانسته‌اند، مولانا ابوالکلام آزاد با ذکر دلایل، ذوالقرنین را کوروش دانسته. رجوع کنید به کوروش کبیر ذوالقرنین، باستانی پاریزی)

مجاهدنقی می‌گوید: صوفیان قاف را سرزمین دل و سرمنزل سیمرغ جان و حق دانسته‌اند و در توصیف قاف آورده‌اند: «جوانمردان طریقت و ارباب معرفت سرّی دیگر گفته‌اند در معنی ق. گفتند آن کوه که گرد عام درکشیده نمود کاری است از آن قاف که گرد دل دوستان درکشیده، پس هر که در این دنیا خواهد که از آن قاف درگذرد، قدم وی فرو گیرند، گویند: و راهِ این قاف گذر نیست. همچنین کسی که در ولایت دل و صحرای سینه قدم زند، چون خواهد که یک قدم از صفات دل و عالم سینه با توایم: انا عندالمنکسره قلوبهم من اجلی» (کشف‌الاسرار ج9 ص283)

وی می‌افزاید: در ادبیات فارسی قاف را نشیمن سیمرغ و عنقا ذکر کرده‌اند. بر اساس فرهنگ آنندراج: «نام کوهی است که گرداگرد عالم است و گفته‌اند از زمرد است و پانصد فرسنگ بالا دارد و بیشتر آن در میان آب است و هر صباح چون آفتاب بر آن افتد شعاعش سبز نماید و چون منعکس گردد کبود شود.»

و بر اساس معجم‌البلدان: «در پس او عوالم و خلایقی‌اند که تعداد آن را جز خدای تعالی نمی‌داند.»

و در نزهه‌القلوب: «همه بیخ کوهها بدو (به قاف) پیوسته است. حق سبحانه و تعالی را (چنانچه) با قومی غضب بوده باشد و خواهد که بدیشان زلزله فرستد، فرشته را که بر کوه قاف موکل است امر آید که تارک و بیخ آن کوه مطلوب را بجنباند و در آن زمین زلزله افکند.

والعهده علیالراوی. چون کوه قاف را اصل کوهها نهادهاند، اگر چه این از عقل دور است، این قدر شرح آن نوشتن درخور بود.» (نزههالقلوب ص198.

وی ادامه میدهد: سیمرغ، این مرغ افسانهای بر اساس نگارهها مرغی است با دم طاووس، بدن عقاب و سر و پنجههای شیر. چون بر بسیاری از جاها و ظرفها نقش بسته، عدهای معتقدند نشان رسمی شاهنشاهی ایران (خصوصاً نشان شاهنشاهی ساسانی) بوده است. سیمرغ در اساتیر، دانا و خردمند است و به رازهای نهان آگاهی دارد. زال را میپرورد و همواره از او پشتیبانی میکند. رستم را در نبرد با اسفندیار رویینتن یاری میرساند و در منطقالطیر عطار مبنای یک داستان عرفانی قرار میگیرد. بسیاری از محققان در این داستان، سیمرغ را رمزی از وجود حقتعالی دانستهاند. (مثل دکتر شفیعی کدکنی) و بعضی سیمرغ را رمز جبرئیل میدانند (مثل دکتر پورنامداریان)

این پژوهنده ادبی میگوید: قاف که ممکن است با کاف البرز مرتبط باشد و اساتیر آن از اساتیر مربوط به البرز سرچشمه گرفته باشد، اصل و اساس و پایه و مایه همه بلندیهای جهان و منزلگاه ایزدمهر و فروغ و روشنی و صفا بوده است و در قرآن کریم مظهر قدرت و قدوسیت گردیده، و در اساتیر با ذوالقرنین که به مطلع و مغرب شمس رسید سخن گفته است.

وی میافزاید: صوفیان هم که همیشه اینگونه امور را با تغییرات دلکش خود به صورت خاصی درمیآورند، قاف را سرزمین دل و سرمنزل سیمرغ جان و حقیقت و راستی مطلق دانستهاند که همه سعی سالک صرف رسیدن به آن میشود. اما رسیدن به این سرزمین

مقصودها بدون مشقت و گذشتن از عقبات صعب سلوک ممکن نیست و سالک ناگزیر است برای گذشتن از این راه بینهایت، همرهی خضر کند و دل و جان به هدهد سلیمان سپارد، تا او که از سختیهای این طریق هولناک آگاه است، سالک را به قله این کوه بیزینهار برساند و کیفیت این منزلگاه عجیب را که قلب و دل و فؤاد از آن اصطلاح میکنند به او نشان دهد

شايد شما هم تا به حال در فيلم ها رمان ها داستان ها كارتون ها و... چيزي در مورد اكسير جواني و يا آب حيات شنيده باشيد نمي دونم اين طور هست يا نه؟
ولي به هر حال موضوع امروز در مورد چشمه اي به نام چشمه ي آب حيات يا (عين الحياه) مي باشد.
قبل از آنكه وارد بحث در اين مورد شويم شما ابتدا بايد با شخصي به نام ((ذوالقرنين)) آشنا شويد.
ذوالقرنين كيست؟
در حواديث و تفاسير كتب تاريخ از جمله محمد بن جرير طبري و همچنين در كتب آسماني از جمله تورات و قرآن نام ذوالقرنين برده شده اما اين كه اين ذوالقرنين كه و چه كاره بوده مورد بحث دانشمندان و محققان اسلامي و همچنين روحانيون ميباشد.
دسته اي او را از اولاد فرشته گان ميدانند بعضي او را حكيم ميشناسند برخي وي را پادشاه روي تمام زمين دانسته اند گروهي او را پيغمبر مرسل و گروهي ديگر وي را پيغمبري كه وي را سلطنت بخشيده اند ميشناسند مانند سليمان پيغمبر.
اين طور كه از اين گونه تفاسير ميشود فهميد آنست كه وي شخصي بسيار قدرتمند بوده و خداوند زمين را تحت اختيار او قرار داد. وي با جنگ و جهاد به كشور گشايي مي پرداخت كوهها و دشتها را زير پا ميگذاشت از گرما و سرما نمي هراسيد و هموار و ناهموار براي او

تفاوتي نداشت چرا كه خداوند متعال وي را بر زمين مسلط و ابرها دشتها و كوهها و همچنين اطاعت سربازان را نصيب او كرده بود و مشيت خدا بر اين قرار گرفته بود كه او را به پيروزيهاي با ارزش و فتوحات بي نظيري برساند.

اما بايد ديد كه نظر پيشوايان اسلام در اين مورد چه گونه بوده است؟ از امام جعفر صادق پرسيدند كه:

آيا ذوالقرنين پيغمبر بود يا پادشاه؟ ايشان فرمودند:او نه پيغمبر بوده است و نه پادشاه بلكه بنده اي از بنده گان خدا بود كه براي خدا كار ميكرد خداوند هم تمام وسايل را در اختيار او گذاشته تا بر زمين حكم راني و بندگان را به راه راست هدايت كند.

ماجراي چشمه ي آب حيات

در روايات آمده است كه او را از حال فرشته خبر دادند كه زندگي جاودان دارد.ذوالقرنين از فرشته اي پرسيد:شرايط زندگي ابدي چيست؟گفت:خداوند آب حياتي آفريده كه هر كس از آن بياشامد زندگي ابدي خواهد داشت و تا روزي كه نفخه صور دميده شود زنده خواهد بود.پرسيد:آن چشمه ي حيات كجاست؟گفت در ظلمات پرسيد ظلمات كجاست؟ جواب داد:كه در مشرف و در روي زمين است وهيچ كس جز خداي تبارك و تعالي و هر آن كه او بخواهد از مكان دقيق آن چشمه با خبر نيست و حتي من كه از نزديكان و مقربان درگاه الهي هستم از مكان اصلي آن بي خبر هستم اين بگفت و از ديده ي او غايب گرديد.

ذوالقرنين با شنيدن اين جمله بسيار خوشحال گرديد و در صدد پيدا كردن آن بر آمد.وي تمام علماء و فقهاي آن زمان را جمع كرد تا از آب حيات سراغ گيرد چون آن مجلس تشكيل گرديد گفت:اي مردم خردمند و آگاه آيا شما از كتابهاي پيغمبران و اخبار كهنه و دانشمندان خبري داريد كه چشمه ي حيات خدا در كجاي زمين است؟

صحبت ها شد جوابهاي مثبت و منفي بسيار داده شد.جواني در گوشه اي نشسته و سخن نمي گفت او از فرزندان يکي از اوصياي پيغمبران بود.ذوالفرنين از مذاکرات آنها چيزي نفميد از اين جوان پرسيد:آيا تو اطلاعي داري؟گفت اي پادشاه علم اين موضوع نزد من است.او شاد شد و از تخت پايين آمده و آن جوان را نزد خود نشانيد و با او تفقدي کرد و سر تا پا گوش شد تا به حرف هاي او گوش نمايد.

آن جوان گفت:من درصحيفه ي آدم که از آسمان بر او نازل شد مطالبي خوانده ام که منظور تو در آنست. روزي که اسماء همه چيز به آدم تعليم و نام و نشاني تمام چشمه ها و درختان مانند ساير چيزها در صحيفه آدم نوشته شد به او دادند و من در آن صحيفه خوانده ام که چشمه اي خداوند در زمين خلق فرمود که آن را آب زندگي ((عين الحيوه)) گويند و اراده حق بدان چنين تعلق گرفته است که هر کس توانست از آن چشمه بياشامد هميشه زنده و جاودان خواهد بود و آن چشمه در تاريکي ظلمات است که انس و جن در آن جا راه نيافته است. ذوالقرنين گفت: اي جوان آيا تو ميداني آن ظلمات و آن چشمه کجاست؟ جوان گفت:آري در کتاب حضرت آدم (ع) خواندم که در سمت مشرق زمين است.ذوالقرنين شاد شد و دستور داد در اطراف کشور تمام حکما و اشراف و علماء و فقهاء را جمع کنند تا تعداد آنها به هزار حکيم و دانشمند رسيد و دستور داد مهياي سفر شوند و تمام وسايل سفر را فراهم کرده و به طرف طلوع خورشيد حرکت کردند.
چنانچه از مفهوم اخبار و احاديث مربوطه و آنچه در مطالب تاريخي به دست مي آيد معلوم ميشود تاريکي ظلمات محل چشمه ي حيات از نوع تاريکي شب و روز و تاريکي در افق نبوده است.
در کنار ظلمات مسکن گرفتند لشکر خود را در آنجا مستقر نمود

حکماء و دانشمندان را پیش خود فراخواند و گفت:اي خردمندان و عقلاي قوم من قصد بر آن دارم که این ظلمات را طي کنم تا به آب حیات برسم.همه تعظیم کرده و گفتند:تو کاري میخواهي بکني که هیچکس قبل از تو نکرده و هیچکس پس از تو معلوم نیست چنین تصمیمي بگیرد راهي که تو در پیش گرفته اي پیغمبران و رسولان نرفته اند و پادشاهان و پیشوایان نیز به فکر آن نبوده اند. ذوالقرنین گفت:من ناگزیرم که این راه را بپیمایم.گفتند ما میدانیم که اگر تو ظلمت را طي کني به حاجت و مقصود خود میرسي بدون اینکه هیچ گونه مشقتي بر تو وارد آید اما از این میترسیم در ظلمات به تو آسیبي رسد که سبب هلاکت تو و یارانت گردد.

در موقع رفتن رو به به دانشمندان کرد و گفت:اي خردمندان بگویید بدانم از حیوانات کدام یک نور دیده اش قوي تر و بیناییش بیشتر است. گفتند مادیان باکره از سایر حیوانات دوربین تر است. دستور داد شش هزار مادیان باکره انتخاب کردند و از اهل علم شش هزار نفر را انتخاب کرد به هر کدام یک مادیان سپرد و حضرت خضر(ع) را سر کرده ي دو هزار سوار لشکر نمود و مقدمه ي لشکر خود قرار داد.

در این موقع به آنها دستور داد که وارد ظلمات شوند و خود با چهار هزار نفر پشت سر آنها حرکت کرد و قبلآ به آنها وصیت کرد که اگر من در این ظلمات گم شدم یا یکدیگر را ندیدیم تا دوازده سال در انتظار من باشید اگر بیش از آن طول کشید برگردید و متفرق شوید و به شهرهاي خود مراجعت کنید.

خضر که خاله زاده ي او بود گفت:اي پادشاه....ما در ظلمت میرویم و یکدیگر را نمیبینیم اگر یکدیگر گم کردیم چگونه بیابیم.ذوالقرنین دانه ي سرخي به او داد که روشني آن مانند شمع فروزان بود. گفت:هرگاه یکدیگر را گم کردید این دانه را بر زمین انداز و چون برزمین افتد صدایي مهیب از آن بلند خواهد شد و به سوي آن صدا همه جمع شوید. خضر دانه سرخ را گرفت و به سوي درون ظلمات

داخل شدند.
روزي در آن ظلمات خضر(ع) صداي رودخانه اي را شنيد رو به اصحاب خود کرد و گفت:در اينجا بايستيد و از اينجا حرکت مکنيد.خضر از اسب پياده شد و به طرف آن رودخانه به راه افتاد آن دانه را در جايي انداخت تا صدا کنيد و نور از آن ساتع شود. دانه به رودخانه افتاد و صدا نکرد.خضر بيمناک شد که مبادا صدا نکند و آنها نفهمند و آن دانه ي قيمتي هم از دست رفته باشد. چون دانه ي سرخ به ته آب رسيد صدايي از آن بلند شد و روشنايي پديد آمد خضر از پي روشنايي رفت تا که چشمه اي ديد که آبش از شير سفيدتر از ياقوت صافتر و از عسل شيرين تر بود.مقداري از آن آب خورد و جامه هاي خود را بيرون آورد و در آن آب غسل کرد و لباس پوشيد و آن دانه را برداشت و با استفاده از آن راه بازگشت را پيدا کرد و به طرف اصحابش رهسپار گرديد. ذوالقرنين پس از خضر بدان مکان رسيد اما اثري از آن چشمه نيافت.....

در حديثي از علامه مجلسي نقل شده:
ذوالقرنين به طلب آب حيات حرکت کرد تا به محلي رسيد که سيصد و شصت(360) چشمه در آن وجود داشت حضرت خضر(ع)-سرکرده و رييس چرخ و ارابه هاي خود-را احضار کرد و 360 نفر را انتخاب نمود و به هر يک ماهي نمک آلودي داد و گفت: به ترتيب برويد و اين ماهي ها را در چشمه ها بياندازيد و بشوييد ولي هيچکس ماهي خود را درون چشمه اي که ديگري ماهي خود را در آن انداخته نياندازد.
همه رفتند هر يک ماهي خود را درون چشمه اي انداخت خضر هم ماهي خود را درون چشمه اي انداخت ماهي فورآ زنده شد.خضر مقداري از آن آب خورد و لباس خود را بيرون آورد و در آن غسل نمود و خواست که آن ماهي را بگيرد اما آن را نيافت.همه برگشتند

ذوالقرنین فرمان داد ماهي ها را بگیرند چون شمردند دیدند که یک ماهي کم است.خضر گفت که آن ماهي دست من بود در آب انداختم زنده شد و چون از آب خواستم بخورم ماهي از دستم رفت و دیگر او را ندیدم(معلوم نیست اون ماهي الان کجا هست ولي هر جا که هست خوش به حالش که از آن آب خورده و تا آخر هم زنده هست به هر حال) ذوالقرنین گفت آن چشمه ي حیات نصیب تو بوده است. وي هر چند در جستجوي آن چشمه برآمد اما آن را نیافت.

همانطور که شما هم متوجه شدید اکثر حکایاتي که در مورد آب حیات گفته میشود اغلبآ با یکدیگر متفاوت میباشند ولي در کل همه ي این داستان ها به یک امر مشترک میرسند و به یک نقطه ي مشترک اشاره میکنند و آن هم اینکه تنها کسي که توانست از این آب بیاشامد حضرت خضر(ع) بوده است.. و آن حضرت هم اکنون زنده صحیح و سالم و قبراق میباشند ولي از نظرها غایبند و تا هنگامي که نفخه صور دمیده میشود آن جناب زنده خواهد بود.

در احادیث معتبر آمده است که حضرت خضر(ع) به استقبال جنازه ي حضرت امیرالمئومنین علي بن ابي طالب (علیه اسلام) آمده است و حسنین (علیه السلام) را تسلیت و تعزیت گفت و آن ها را به قبري که حضرت نوح (ع) سالها پیش براي آن جناب تهیه کرده بود راهنمایي کرد.همچنین آمده است که پیامبر عظیم الشان اسلام حضرت محمد مصطفي صل الله علیه و آله و صلم صداي حضرت خضر(ع) را میشنیده اما نمي توانسته است ایشان را ببینند.سید بن طاوس روایت کرده که حضرت خضر و الیاس (ع) همه ساله در موسم حج شرکت میکنند. و همچنین گفته میشود که این دو پیامبر{حضرت خضر و الیاس (ع)}همه روزه به هنگام غروب آفتاب نزد یاجوج و ماجوج(بعدآ اگر خدا بخواهد در این مورد مطالبي رو خواهم نوشت) میروند و آن ها را از آمدن به این طرف سد و کندن

لايه هاي آهني آن باز ميدارند.
اما اگر اکنون کمي تامل کنيم و به عمق اين موضوعات نگاه و آن ها را سر هم کنيم شايد بتوان آدرسي و يا نشانه اي از اين چشمه ي خدادادي و با ارزش پيدا کنيم.
چشمه آب حيات در کجا قرار دارد؟
همانطور که گفته شد چشمه ي آب حيات در ظلمات قرار دارد. بايد ديد که منظور از ظلمات چه بوده است. و يا اينکه آيا ما در کره ي زمين سر زميني به نام سرزمين ظلمات يا تاريکي ها داريم يا خير.
برخي از عالمان مسلمان بر اين عقيده هستند که(همانطور که گفتم) ظلمات در اين جا به تاريکي شب و يا روز اشاره نمي کند بلکه اين تاريکي اشاره به جهل و ناداني و نا آگاهي انسان از علم ميکند.منظور از ظلمات جهل ميباشد و منظور از آب حيات علم است که حضرت خضر(ع) دارا بود.
عده اي ديگر هم بر اين عقيده هستند که آب حيات در کوهي به نام کوه قاف (ق) و يا اطراف آن قرار دارد به اطلاعاتي ويکي پديا دايره المعارف آزاد در مورد اين کوه به ما ميدهد تو جه فرماييد:
قاف نام کوهي است افسانهاي و بلند که گويند گرداگرد زمين را پوشانده و خورشيد از پشت آن طلوع ميکند. در افسانهها آمده است که خورشيد شبها را در چاهي پشت کوه قاف مي گذراند. کوه قاف مکان چشمه آب حيات نيز ذکر شده و در ادبيات کنايه از دورترين نقطه جهان است. پيشينيان کوه قاف را ميخ زمين ميدانستند. جنس آن را از زمرد سبز نوشتهاند و به باور آنها کبودي آسمان همان روشنايي زمردين است که از اين کوه بازميتابد وگرنه آسمان در اصل از عاج سپيدتر است. در کوه قاف هيچ آدمي زندگي نميکند. در کوهپايه آن دو شهر قرار دارد، يکي در شرق آن به نام جابلقا و ديگري در غرب آن به نام جابلسا. فاصله کوه قاف تا آسمان به اندازه قد انسان است. پژوهشگران نام و جايگاه کوههاي قفقاز را الهامبخش

پديد آمدن اين افسانه دانسته اند. برخي نام پنجاهمين سوره قرآن «ق» را مربوط به اين كوه ميدانند.

ختم كلام :

چندي قبل در رسانه اعلام شد كه محققان هورمون طول عمر انسان را كشف كردند. اين هورمون طول عمر سلولهاي بدن انسان را مشخص ميكند.محققان اميدوارند كه بتوانند با انجام تحقيقات و آزمايشات گوناگون طول عمر انسان را بيشتر كنند. آنها حدس ميزنند كه بتوانند عمر انسان را در حدود بيست سال بيشتر و بالاتر ببرند.شايد در آينده اي نزديک بتوان طول عمر انسان را به حدي زياد كرد كه بتواند نوه و نواده و....اش را ببيند.

همانطور كه يكي از چهارده معصوم درست نمي دونم امام صادق(عليه السلام) بودند و يا حضرت محمد صل الله عليه و آله فرموده اند:

در آخرالزمان,طول عمر شيعيان(توجه داشته باشيد شيعيان) به حدي طولاني خواهد بود كه تا آنها هزار نفر از نسل خودشان را نبينند از دنيا نخواهند رفت. شايد به دليل پيشرفت همين علومي كه من در بالا به آن اشاره كردم باشد.

مطمئنآ آب حيات با استفاده از تركيبات پيچيده ي خود,باعث طول عمر سلولهاي داخلي انسان ميشود شايد روزي بشر توانست آب حيات را خود كشف و تركيبات داخل آن را بدون وجود مقداري از آب حيات كه آن را زير ميكروسكوپ قرار دهد و آزمايش كند به دست آورد و تكنيک ساخت آن را خود به كف گيرد.

راستي بايد يک چيزي را بگويم كه فراموش كرده بودم:

از حضرت محمد(صل الله عليه و اله) روايت شده است كه: هرگاه نام خضر را ميبري و منظور تو از خضر همان خضر نبي است هر آينه بايد بر او سلام كني چرا كه او در كنارتوست مي بيند و ميشنود امام ديده

نميشود(يعني هر گاه نام حضرت خضر را ميبري او کنار تو خواهد آمد)
به نظر خودم آب حيات بايد در کشور افغانستان باشد.چرا؟
چون همانطور که گفته بودم آب حيات در مشرق زمين ميباشد و کشورهاي مشرق زمين عبارتند از کشورهاي افغانستان ايران چين ژاپن و بسيار کشورهاي ديگر. اگر ما اين طور در نظر بگيريم که آب حيات در يک غار قرار گرفته شده باشد اکثر غارهاي کشورهاي شرق کشف و پيدا گرديده اند به جز يک کشور آن هم افغانستان. در اين کشور غارهاي بسياري وجود دارد که به دليل وجود شايعه و خرافه هاي بسيار و همچنين کمبود وسايل و ابزار آلات مناسب اکثر آنها کشف نشده اند و هيچ کس جرات نميکند که داخل غارهاي اين مملکت شود و اين غارها را کشف نمايند. براي مثال به يکي از اين خرافه ها توجه کنيد:ميگويند که روزي گربه سياهي را درون غاري که سالها بود مردم از آن دوري ميجستند وارد کردند تا ببينند چه ميشود. چنين کردند و وقتي گربه از آن طرف ديگر غار سر در آورد(شايد از همين طرفي که رفته بوده برگشته به هرحال) رنگش کاملآ تغيير کرده و از سياه به سفيد تبديل گشته است.(کي ميدونه شايد هم واقعي باشه!!!!)